

ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ

سلسله جلسات ختم مفهومی

در محضر سوره مبارکه قیامت



استاد احمد رضا اخوت

تابستان ۱۴۰۳

## فهرست

جلسه‌ی چهارم سوره‌ی مبارکه‌ی قیامت ۱۴۰۳/۰۴/۱۳ ..... ۲

کلمه لوّامه ..... ۲

کَلَّا و بَل: گرفتاری در وضع طبیعی و حسرت ..... ۷

عَاجِلَةً و عَجَلَهُ کردن ..... ۱۲

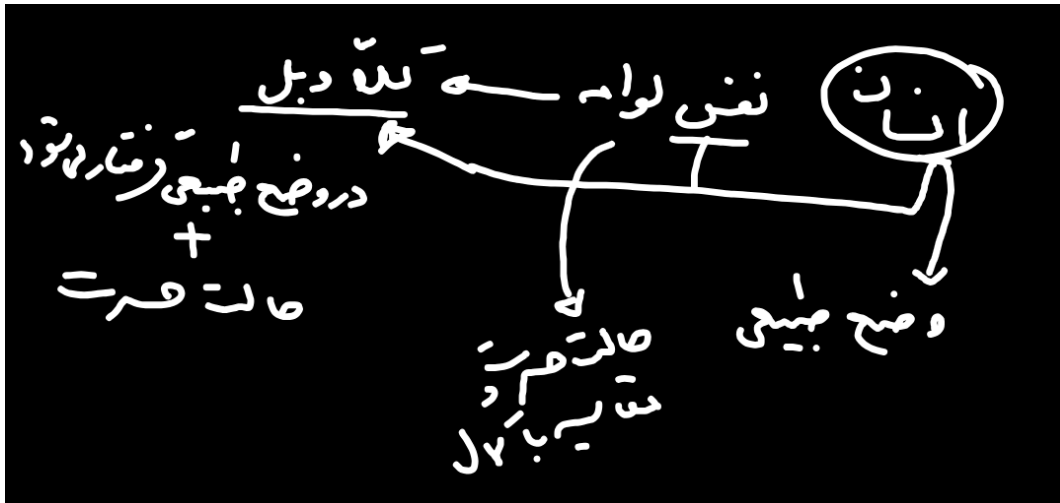
# بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

جلسه‌ی چهارم سوره‌ی مبارکه‌ی قیامت ۱۴۰۳/۰۴/۱۳

کلمه لوّامه

از دقیقه‌ی ۱۰ تا ۱۰

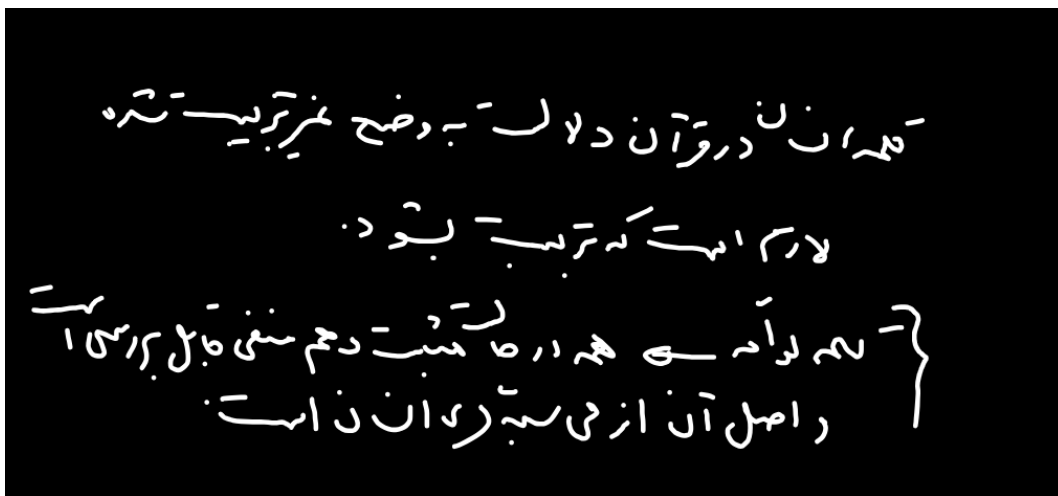
با اینکه تعداد آیات سوره مبارکه قیامت زیاد نیست، یک بار آن را از جنبه انسان بررسی کردیم، بعد از جنبه **نَفْسِ اللّوَّامَةِ** بررسی کردیم و امروز قصد داریم در ادامه **نَفْسِ اللّوَّامَةِ** را روی **کَلَّا** و **بَل** ببریم. **کَلَّا** و **بَل** هم **نَفْسِ اللّوَّامَةِ** و هم خود انسان هستند. یعنی برآیند این دو هستند. از یک جهت انسان و از جهت دیگر **نَفْسِ اللّوَّامَةِ** هستند. از آن جهتی که وضع طبیعی انسان در قرآن مد نظر است و وقتی **نَفْسِ اللّوَّامَةِ** مطرح می‌شود و مقایسه با کمال مد نظر است.



یعنی با مخلوط شدن این دو **کَلَّا** و **بَل** می‌شود و انسان در وضع طبیعی خود گرفتار می‌شود و از طرفی **نَفْسِ اللّوَّامَةِ** را دارد و حالت حسرت هم در او زنده می‌شود. به همین دلیل در عرف قرآن **کَلَّا** معنی نه چنین است می‌دهد. یعنی اشتباه محاسبه کردید و محاسبات شما غلط بود. مثلاً یک کسی قصد داشته است به شهری برود، ولی به شهر دیگری رسیده است، بعد می‌گویند: این شهر که آن نیست. به این **کَلَّا** می‌گویند. اینکه آن نیست. می‌خواست به مشهد برود ولی ماشینی که سوار شده است او را به خرمشهر برده است. بعد از پیاده شدن دنبال گنبد و بارگاه می‌گردد و بعد از پرس

و جو به او می‌گویند: نه چنین است. بعد اگر وقت داشته باشد باید به سمت مقصد برگردد. یعنی فرد به جایی می‌رسد که مقصد او نیست بعد می‌گویند: نه چنین است و می‌گویند: بلکه اینجوری است. آن بلکه جوابی است که بعد **کلاً** گفته می‌شود که محصول این دو حتماً یک حسرت هست و در عین حال یک عقب افتادگی هم در آن هست.

می‌خواهیم راجع به **کلاً** و **نَفْسِ اللّٰوَاْمَةِ** که **نَفْسِ اللّٰوَاْمَةِ** و انسان می‌شود صحبت کنیم. پس ما در قرآن کلاً وقتی واژه انسان را می‌بینیم کلمه انسان در قرآن دلالت به وضع غیر تربیت شده آن دارد. لازم است که تربیت بشود که اگر فرصت داشته باشد تربیت می‌شود، وگرنه که تربیت نمی‌شود. البته جاهایی داریم که انسان غالباً این طوری است. کلمه **اللّٰوَاْمَةِ** هم در حالت مثبت و هم در حالت منفی قابل خوانش است و اصل آن از محاسبه گری انسان است که به حساب و کتاب داشتن برمی‌گردد. به عبارتی یاد حساب و کتاب می‌افتد و براساس حساب و کتاب تصمیم می‌گیرد.

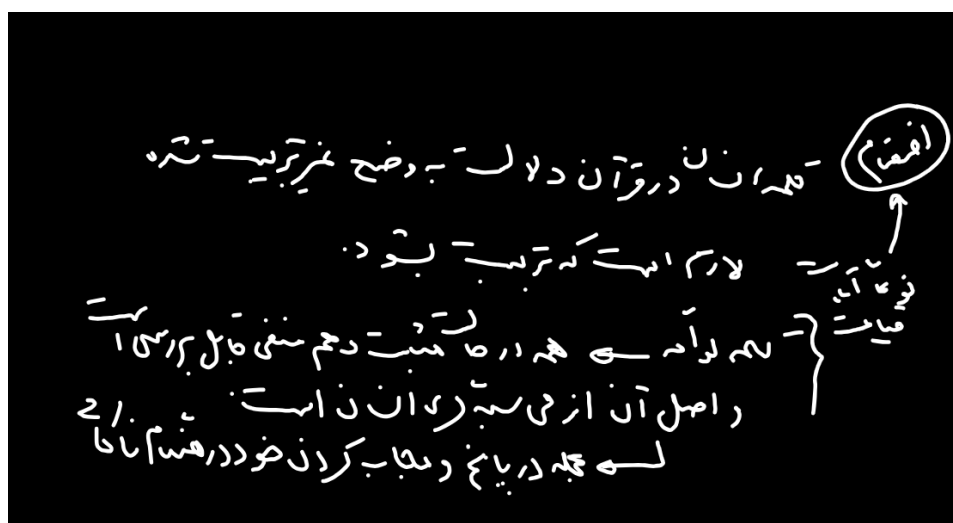


چنانچه در قرآن جایی را دیدید که انسان در حال مقایسه کردن است در هر دو حالت مثبت و منفی از **نَفْسِ اللّٰوَاْمَةِ** خود استفاده می‌کند. در قرآن کلمه **نَفْسِ اللّٰوَاْمَةِ** خیلی زیاد نیامده است، ولی به وفور فعل آن آمده است. یعنی شما ممکن است بگویید: پراکندگی **نَفْسِ اللّٰوَاْمَةِ** در قرآن کم است. در حالی که خیلی زیاد است. بخش عمده آن در قیامت است، معمولاً آیات قیامت در کل قرآن **نَفْسِ اللّٰوَاْمَةِ** را نشان می‌دهد. در قیامت گروه بندی می‌کند. مثل سوره صافات و سوره‌های مختلف زیادی مثل ص هستند که انسان‌ها دو قشر اصحاب مشتمه و میمنه می‌کند. بعد بین اینها حالت‌هایی از مقایسه پیش می‌آید و آنکه عقب افتاده است خود و دیگران را ملامت می‌کند. گاهی خود و گاهی دیگران را ملامت می‌کند و ملامت تبدیل به اختصام و خصومت می‌شود. از **اللّٰوَاْمَةِ** بودن به اختصام می‌رسد. اختصام به معنی نزاع کردن، دعوا کردن و به هم پریدن است. همچنین بحث نفس لوامه در آیات سوره‌های آل عمران و سوره‌های مدنی و خیلی جاهایی که درگیری و نزاع وجود دارد قابل مشاهده است. آنجایی که به یک

پیروزی یا شکست منجر می‌شود و یا به دست آوردن غنایم درگیری ایجاد می‌شود. **يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْاَنفَالِ** که محصول **نَفْسِ اللّٰوَاْمَةِ** است. یک عده‌ای از تو راجع به غنیمت‌ها سؤال می‌کنند. در خانه می‌نشینند و بعد که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم پیروز می‌شوند و به دست آوردن غنائم، خود را ملامت می‌کنند که اگر به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌گفتید که یک اسبی به ما بدهید، لابد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌دادند. چرا نمی‌گویید؟

از دقیقه‌ی ۱۰ تا ۲۰

منظور این است که می‌پرسند، عرض حاجت می‌کنند که ما هم هستیم. پیش درآمد آن قبلاً **نَفْسِ اللّٰوَاْمَةِ** بوده است. **نَفْسِ اللّٰوَاْمَةِ** در قرآن خیلی زیاد است. با این توصیفات که گفتم آیات آن خیلی زیاد است. ولی کلمه **نَفْسِ اللّٰوَاْمَةِ** خیلی کم است. اساساً هر جایی که انسان تحریک می‌شود به واکنش نشان دادن در جاهای مختلف معمولاً آنجا **نَفْسِ اللّٰوَاْمَةِ** مثبت یا منفی است. البته معمولاً ما جنبه‌های منفی آن را بیشتر می‌بینیم. جنبه‌های مثبت و حالت ملامت‌گری مثل اینکه یک شکستی خورده‌ایم. جنگ احد مجبوریم یکی را به عنوان عامل شکست معرفی کنیم و می‌آییم سراغ ملامت کردن و مواردی از این قبیل که به اختلاف منجر می‌شود. اختلافات اجتماعی محصول **نَفْسِ اللّٰوَاْمَةِ** است. تا **نَفْسِ اللّٰوَاْمَةِ** انسان تحریک نشود نمی‌تواند وارد اختصام و موضوعات این گونه‌ای بشود. همه نزاعات خانوادگی و اجتماعی محصول **نَفْسِ اللّٰوَاْمَةِ** است. یعنی قبل از بروز نزاع خانوادگی بین زن و شوهر **نَفْسِ اللّٰوَاْمَةِ** فعال می‌شود. او خود را سرزنش می‌کند و آماده می‌کند که روی مین برود با نارنجک یا انتهای خود را به زیر تانک می‌اندازد. با خود کلنجار رفته است که به آن کلنجارهای درونی می‌گویند. منشأ این کلنجارهای درونی همین مباحثی است که ما داریم. اگر **نَفْسِ اللّٰوَاْمَةِ** به سمت مثبت گرایش پیدا نکند در واکنش به سمت عجله کشیده می‌شود و سعی می‌کند خود را برای زمان ناکامی مجاب کند.



انسانی که عجله می کند به هر حال شکست را تجربه می کند. بعد بلافاصله **نَفْسِ اللّٰوَاْمَةِ** برای ترمیم به میدان می آید و فضا را برای عجله بعدی آماده می کند. **نَفْسِ اللّٰوَاْمَةِ** اگر درست جا نیفتد. به جای اینکه اصلاح گر باشد، مانع اصلاح می شود. اگر درست عمل کند انسان سریعاً توبه و استغفار می کند. در غیر این صورت به سمت توجیه کردن می رود و سبب کمک کردن در زمینه افتادن به بیچارگی ها می شود.

سؤال: نامفهوم

پاسخ: به هر حال سرزنش از **نَفْسِ اللّٰوَاْمَةِ** شروع می شود و لوآمگی از جنبه مثبت یا منفی به سمت بیرون تسری پیدا می کند. جنبه مثبت آن به استغفار و استعاذه تبدیل می شود و جنبه منفی به نزاع و کشمکش و توجیه کردن و افتادن در مسائل مختلف تبدیل می شود. ما درگیر این **نَفْسِ** هستیم و اصل اشکال ما در زندگی و اینکه نتوانسته باشیم به سمت صلاح برویم مربوط به **نَفْسِ اللّٰوَاْمَةِ** ما است. چون وقتی اشتباه می کند، بلافاصله وارد شده و شروع به توجیه می کند.

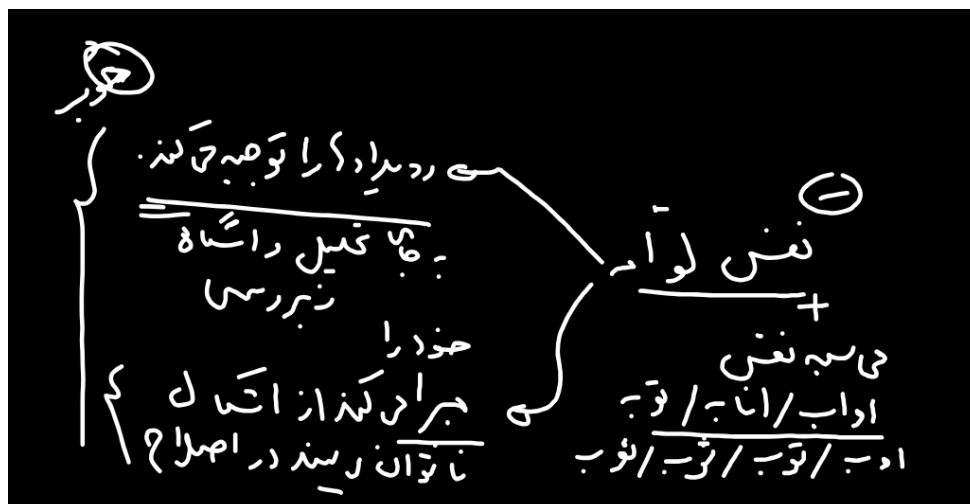
سؤال: یعنی ما از مطالعه بهشتی ها و جهنمی ها می توانیم **نَفْسِ اللّٰوَاْمَةِ** اصلاح شده و به انحراف رفته را به دست بیاوریم؟

پاسخ: بله، یعنی به خوبی در هر سوره ای، موضوع یا بین خود انسان و اعمال او است و یا بین انسان و شخص دیگری است. **نَفْسِ اللّٰوَاْمَةِ** بین این دو شروع به کار کردن می کند و کارکرد آن هم خیلی وحشتناک است. هم از جهت مثبت و هم از جهت منفی اما ما معمولاً منفی آن را می بینیم. در **نَفْسِ اللّٰوَاْمَةِ** وقتی منفی است؛

- اولین کاری که می کند؛ رویدادها را توجیه می کند. به جای اینکه تحلیل کند و اشکالات را ببیند، رویدادها را توجیه می کند.
- دومین کاری که می کند، خود را از اشتباه و اشکال مبرا می کند و خود را در اصلاح و پیشرفت ناتوان می بیند.

این دو با هم کار می کند، دو کاری است که **نَفْسِ اللّٰوَاْمَةِ** منفی انجام می دهد. وقتی مثبت می شود تبدیل به محاسبه نفس می شود؛ **حَاسِبُواْ اَنْفُسَكُمْ** **قَبْلَ اَنْ تُحَاسَبُوْا**، از آن اَوَّاب، اناابه، توبه، اَوَّب، توب، ثوب و نوب ... بیرون می آید؛ اما وقتی منفی می شود به جای آن حوب در می آید. حوب به معنی گناه بزرگ می گویند. هر گناهی را حوب نمی گویند؛ به گناهانی حوب می گویند که در مقایسه فرد خود را مجاب کرده است و گناه بزرگی را انجام داده است. ظلم کرده است، مقصر هم است، تازه طلبکار هم هست. به اینها حوب می گویند که معمولاً در ساحت اجتماعی اتفاق می افتد. در نظام های خانوادگی خیلی اتفاق می افتد. اینها خلاصه مطالب جلسه قبل شد.

<sup>۱</sup> پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم



سؤال: نامفهوم

پاسخ: اساساً جای نفسِ اماره اشکال دارد. در هیچ حالتی انسان نباید امر کند، پس بنابراین وقتی **نفس**، اماره است از اساس کار آن اشتباه است. در هیچ حالتی انسان نمی‌تواند امر کند. **لَأَمَّازَةٌ بِالسُّوءِ**<sup>۲</sup> اگر امر کند، حتماً اشتباه کرده است. چون **نفس** استقلال ذاتی ندارد و اگر امر کند خود را در مقام ربوبیت قرار داده و اشتباه است. اما در رابطه با **اللَّوَّامَةُ**، اتفاقاً استعداد ذاتی **نفس**، **اللَّوَّامَةُ** بودن آن است. به این دلیل که از خدا فاصله دارد. اولین «لوم» آن به این صورت است که چرا این قدر از خدا دور هستید. اولین «لوم» آن مثل حضرت آدم علیه السلام است که وقتی هبوط پیدا می‌کند، می‌گوید: چرا از بهشت بیرون آمدی. چرا به خدا نزدیک نیستی. اینها «لوم» است.

از دقیقه‌ی ۲۰ تا ۳۰

در ذات آن **نفسِ اللّوَّامَةُ** است، اصلاً برای خود **نفس** است. مثل اینکه **نفس** اصلاً نمی‌تواند، **اللَّوَّامَةُ** نباشد. مگر اینکه **نفس** را خدا بپذیرد و راضیة، **مَرْضِيَّة** شود، آن موقع **مُظْمِنَةٌ** شود. تا موقعی که راضیة، **مَرْضِيَّة** و **مُظْمِنَةٌ** نباشد یعنی به وصال خدا نرسیده باشد؛ پیوسته دل او بهانه خدا را می‌گیرد. این بهانه‌گیری‌های **نفس** را **نفسِ اللّوَّامَةُ** می‌گویند. از طرف مثبت آن خیلی جذاب است؛ شعرهای حافظ و ... می‌شود. **نفسِ اللّوَّامَةُ** او گل کرده است، شعر گفته است. این شعرهایی که از دوری می‌گوید، همه اینها از سر **نفسِ اللّوَّامَةُ** است. اما آن **نفسِ اللّوَّامَةُ** است که به سمت مثبت گرایش پیدا کرده است. یکی مثل حافظ، شعرهای سعدی می‌شود، غزل سرا می‌شود. خیلی اینها جالب است، اصلاً دنیای خیلی خوبی دارند. اینها از پایه‌ی

<sup>۲</sup> سوره مبارکه یوسف، آیه ۵۳

**نَفْسِ اللّٰوَاۡمَةِ** شروع می‌شود. اما همین متاع، نعمت بزرگی که انسان دارد، از همان جایی که انسان نمی‌خواهد بپذیرد، خرج عذاب می‌شود. نمی‌خواهد زیر بار برود و اگر انسان یک موقعی بخواهد جلوی **نَفْسِ اللّٰوَاۡمَةِ** خود را بگیرد باید مثل یک آدم مضطر، همه اقوام و آشنایان خود را پیدا کند، بگوید شما را به خدا، یک ایراد از من بگیرید. مطمئن باشید تا فردا، پس فردا، خودم را اصلاح می‌کنم.

محصول **نَفْسِ اللّٰوَاۡمَةِ** است. یعنی انسان در اینکه بتواند خود را محاسبه کند، اضطراب داشته باشد. عاجز باشد از اینکه عیب و ایرادهای خود را ببیند، به دیگران توسل و التجاء پیدا کند، التماس کند که ایرادهای او را بگویند و وقتی ایرادهای او را گفتند، خوشحال شود. می‌گوید: شما در جامعه نیستید. علت آن این است که کافی است شما چنین وضعیتی در جامعه داشته باشید، همه سوءاستفاده می‌کنند. کافی است در خانواده بگویید که اشکالات من را بگیرید؛ دیگر هیچ. بعضی از عوامل محیطی منجر شده است که **نَفْسِ اللّٰوَاۡمَةِ** مسیر خود را کج برود. مثلاً رئیس شرکتی هستم، کافی است بین کارمندهای خود بگویم: اشکالات من را بگیرید. چه کسی می‌تواند آن شرکت را جمع کند. اینها شده است که **نَفْسِ اللّٰوَاۡمَةِ** توجه دارد که چرا به سمت مسیر خطا رفته است. می‌گوید که آبروی من می‌رفت، مردم هم از من سوءاستفاده می‌کردند. همین یک ذره اعتباری هم که داشتم، می‌ریخت. راست می‌گوید. انسان باید بین این تضاد یک جایی خود را اصلاح کند. مثلاً کافی است معلمی سر کلاس بگوید: من اشتباه کردم، بعد همه سر او می‌ریزند. خیر، باید به نحوی، با لطایف الحیلی و ... ، به مقصد خود برسید. خیلی مهم است، ایرادهای ما را بقیه خیلی رصد می‌کنند و خیلی خوب ما را می‌شناسند. از مجموعه نظارت‌های دیگران می‌توانید، **نَفْسِ اللّٰوَاۡمَةِ** را به سمت مثبت ببرید. خیلی هم کار ساده‌ای است، یک هفته‌ای آدم اصلاح می‌شود. می‌گوید که اگر به همسر خود بگویم که اشکالات من را بگو که دیگر بیچاره هستم. فقط همین مانده است. همین طوری هم سوءاستفاده می‌کنند. واقعاً خیلی بد است. اگر کسی قیامت را قبول داشته باشد و بداند که بزرگ‌ترین حُسن دنیا این است که اشکالات انسان در دنیا قابل حل است، هر اشکالاتی باشد. مثلاً یک نفر نابینا است، به هر حال در دنیا، امکان دارد؛ کاری کند، توسلی کند، یک کسی را پیدا کند یا چیزی ما به ازای بینایی او می‌دهند. مثل خیلی از افرادی که فلج هستند اما با همین فلج بودن خود به جایی می‌رسند. دنیا محل جبران است، محل اصلاح است. اگر انسان همین یک حُسن دنیا را از خود دریغ کند، خیلی بیچاره است. بقیه ابتلائات و فتنه‌ها کشیده می‌شود، روی سر انسان می‌آید، اما از محاسن آن خبری نیست.

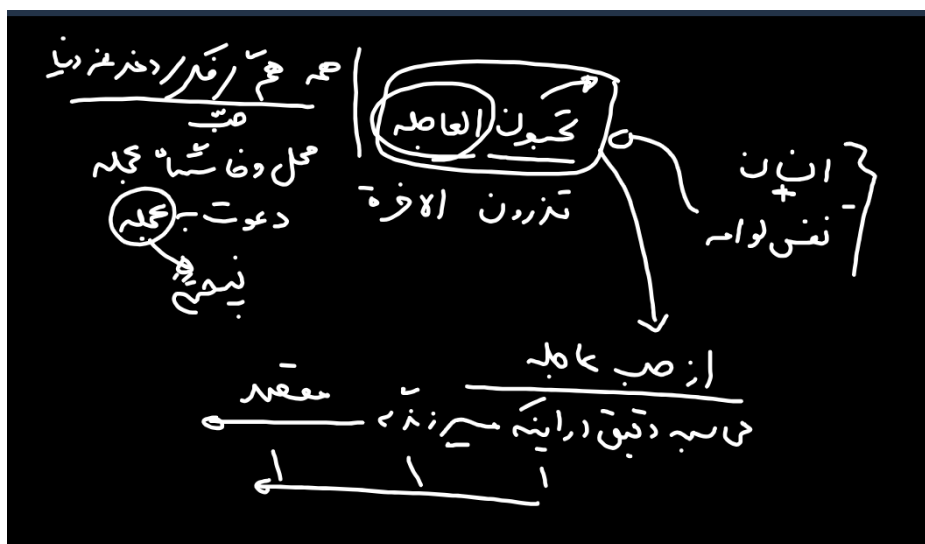
### کَلَّا و بَلْ: گرفتاری در وضع طبیعی و حسرت

آیه‌ی بیست؛ گفتیم انسان، **نَفْسِ اللّٰوَاۡمَةِ**، کَلَّا، بَلْ داریم. کَلَّا؛ فرد محاسبه کرده است، اشتباه رفته است. اصلاً جایی که رفته است، به مقصد رسیده است، اشتباه است. اما مراقب باشید، ابتدای آن را نمی‌گویند، آخر آن را می‌گویند. کَلَّا یعنی رفته است و به مقصد رسیده است، بعد می‌گویند که



نه، اینجا نبود، اینجا نیست. به این **کَلا** می گویند. **کَلا**، **بَلْ**، بلکه به این صورت است.

**کَلا بَلْ تُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ ﴿۲۰﴾ وَتَذَرُونَ الْآخِرَةَ ﴿۲۱﴾** یعنی این اشکال انسانی است که گرفتار **نَفْسِ اللّٰوَمَةِ** منفی است. خیلی جالب است، اسم دنیا را **العَاجِلَة** می گذارد. **العَاجِلَة** یعنی آنچه که جلوتر است، پیش تر است. می گویند که به این علت **العَاجِلَة** می فرماید، یعنی همان که می گذرد، زود می آید و زود تمام می شود. راجع به اینکه چرا **العَاجِلَة** می گویند، تعبیرهای مختلفی کرده اند. جایی است که انتظار می رود انسان ها وارد آن می شوند، باید پخته بروند اما نپخته می روند؛ **العَاجِلَة** می گویند. معمولاً انسان دچار نپختگی های خود می شود. **العَاجِلَة** جایی است که معمولاً انسان ها دچار عجله های خود می شود. خیلی تعبیرهای مختلفی می شود، برای آن کرد. بعضی ها زود گذر گفته اند. بعضی ها گفته اند که چون محلی است که عجله های انسان فعال می شود، در مقابل **الآخِرَة** است. **تَذَرُونَ الْآخِرَة** یعنی آخرت را رها می کنند اما این را دوست دارند.



از دقیقه ۳۰ تا ۴۰

یعنی قلبم را به تو دادم و پس نمی گیرم، به این **تُحِبُّونَ** می گویند. **تُحِبُّونَ** یعنی یکپارچه شدن با یک چیزی، همانند آن شدن، وحدت پیدا کردن با یک چیزی را **حُبّ** گویند. **حُبّ** وقتی می آید قابل جمع با چیز دیگری نیست. دو تا **حُبّ** قابل جمع نیست. یعنی نمی شود که انسان **حُبّ عَاجِلَة** داشته باشد و **حُبّ آخِر** هم داشته باشد و بالعکس هم امکان پذیر نیست. یا **حُبّ آخِر** است یا **حُبّ عَاجِلَة**، چون **حُبّ** تمامیت خواه و صدارت طلب است. هر جا که هست فقط خودش است و دیگری، همه غیر آن باید بروند ته صف بروند. خیلی خطرناک می شود. **حُبّ** جهت زندگی را عوض می کند. یعنی انسان آن چیزی را که دوست دارد، امام او می شود، جلودار او می شود. وقتی یک فردی تمام هم او دنیا شد یعنی همه فکر و دغدغه او آن دنیای زود گذر است، به این **حُبّ** گویند. به این دلیل **عَاجِلَة** گویند چون محل و خاستگاه عجله است، یعنی خودش دعوت به عجله است.

عجله یعنی نپختگی، یعنی اینکه یک کاری، برای اتمامش به یک زمانی احتیاج دارد، ولی زودتر از آن زمان، آن را فیصله دهند و اتمام آن را اعلام کنند. مثل اینکه شما در حال دم کردن برنج هستید و این کار حداقل نیاز به نیم ساعت زمان دارد، ولی در عرض بیست دقیقه بخواهید که آن را آماده کنید، این کار نمی‌شود. عجله یعنی اینکه زودتر از موعد آن بخواهیم کاری را تمام کنیم.

سؤال: نامفهوم

پاسخ: نه اینکه انجام دهید بلکه زودتر از موعد آن، بخواهید که تمام کنید.

مثل اینکه یک مادری که حاملی دارد و باید نه ماه و نه روز آن را حمل کند، اگر بچه هشت ماهه بیاید یعنی عجله کرده است. شما باید یک درسی را تا فلان مقطع می‌خواندید، وسط کار رها کردید، یعنی عجله کردید. یا مثلاً یک پزشکی که هنوز تجربه به دست نیاورده است، اگر تا قبل اینکه پزشک شود او را در پزشکی بگذارید، عجله می‌شود. ببینید ما چقدر عجله در زندگی داریم. ما می‌رویم در جاهای مختلف کار می‌کنیم که یاد بگیریم، سر آن جاها اجتهاد هم می‌کنیم. خیلی‌ها مدیریت را وقتی یاد گرفتند که مدیر شدند در صورتی که باید مدیر شدن را قبل آن یاد می‌گرفتند، به این **عَاجِلَةٌ** گویند. شما فکر کنید که ما چقدر دچار **عَاجِلَةٌ** هستیم. هر چیزی یک زمانی دارد، شما می‌خواهید متخصص کودک شوید، حدود دو هزار یا سه هزار ساعت زمان نیاز دارد برای مطالعه، اگر هوش شما خوب باشد دو هزار ساعت، اگر معمولی باشد حدود پنج هزار ساعت و اگر یک مقدار کمتر باشد، ده هزار ساعت. اگر زیر ده هزار ساعت شما عنوان کردید که من متخصص کودک هستم عجله کردید، یعنی شروع کردید به نظر دادن، شروع کردید به پاسخ دادن به سؤالات. بعضی اوقات شما از من سؤالی را می‌پرسید، من باید برای این سؤال شما صد ساعت مطالعه کنم تا بتوانم پاسخ دهم. می‌گویند: نه آقا زود جواب بدهید. بالاخص الان که این گوشی‌ها آمده است. سؤالی را می‌پرسد، حال سؤال را مبهم که می‌پرسد هیچ، از غیب باید بلد باشید، باید فوری هم جواب بدهید. کافی است نیم ساعت دیر جواب بدهید. می‌گویند: آقا چرا جواب نمی‌دهید. اگر بخواهم این سؤال شما را پاسخ دهم باید صد ساعت مطالعه کنم. یعنی چه؟! تازه اگر متخصص باشید، صد ساعت. بعضی از سؤالات این‌طور است. ما عادت کردیم راجع به همه چیز سریع جواب می‌دهیم، راجع به همه چیز تحلیل می‌کنیم، در سیاست که همه بلا استثناء متخصص هستند، حتی سن پایین. در اقتصاد که همه، همه چیز را می‌دانند، تورم را می‌شناسند، بورس را می‌شناسند و ... همه چیز را می‌شناسند، به اینها عجله گویند. در این صورت شما دچار **عَاجِلَةٌ** شده‌اید، چون دنیای اطراف شما هر کسی را که می‌بینید، همه براساس این ساختار عجله آمده‌اند. شما چیزی را به عنوان غیر **عَاجِلَةٌ** ندیده‌اید که بخواهید بدانید ساختار غیر **عَاجِلَةٌ** چیست، خدا چه چیزی می‌گوید. معلوم است که **تُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ ﴿٢٠﴾ وَتَذُرُونَ**

الْآخِرَةَ ﴿٢١﴾

طبیعی است، چون من چیزی غیر **عَاجِلَة** ندیدم. در همین جلسه چند نفر مشاوره خانواده می‌دهند. برای مشاوره خانواده شدن حداقل ده هزار ساعت زمان لازم است تا فرد متخصص شود، با این پیچیدگی‌هایی که در کشور ما وجود دارد. ممکن است که شما بگویید که شما با این کار راه خیر را می‌بندید. نه، من راه خیر را نمی‌بندم، من می‌گویم که هر کسی در یک مسیر موقوف داشته باشد، مطالعه کند، عجله نکند. اگر انسان بداند که حق ندارد که حرف بزند، این اندازه حرف‌های متعدد، متراکم ضد و نقیض به انسان حمله‌ور نمی‌شود که بخواهد زندگی‌ها را نابود و بیچاره کند. فرد سراغ اهل آن می‌رود و با طیب خاطر پاسخ را می‌شنود و با طیب خاطر هم آن را انجام می‌دهد. ما افرادی را داریم که یک سؤال را از ده نفر پرسیده‌اند، دلیل دارد، چون دلش مطمئن نمی‌شود. این، به این دلیل است که افراد متخصص آن نیستند. شما حتی جواب هم که می‌گیرید، احساس می‌کنید که این جواب تام نیست، جوانب مختلف آن رعایت نشده است، مجبور هستید که بروید و از افراد دیگر پرسید، بعد شما فکر کنید همه درگیر همه این سؤالات می‌شوند بدون اینکه ...

در این داستان **تُجِبُونَ الْعَاجِلَةَ** اگر کسی خواست از حُبّ دنیا، از حُبّ **عَاجِلَة** خارج شود، باید در اینکه زندگی او چه مسیری دارد محاسبه دقیق بکند، هدف و مقصد خود را تعیین کند و طبق یک جریان مشخصی حرکت کند. مقصدیابی کند و جلو برود و از این حالت بی‌بند و باری در مسیر رفتن، خارج شود. بی‌بند و باری یک زمانی در مسائل غریزی است، شما می‌گویید انسان بی‌بند و باری است. بی‌بند و باری در نظام برنامه یک زندگی است. یعنی مقاصد زندگی معلوم نیست، بنابراین فرد اصلاً نمی‌داند که به چه چیزی باید برسد و کجا حد آن است که بخواهد بگوید بس است، همان‌جا کافی است و اعلام کفایت کند. نمی‌تواند اینها را تشخیص دهد. به این دلیل که نظام برنامه‌ریزی ضعیف است.

#### از دقیقه‌ی ۴۰ تا ۵۰

سؤال: نامفهوم

پاسخ: ما یک سری صفات پایه در انسان‌ها داریم مثل عجله، هَلَع و ... این صفات پایه مثل اینکه انسان از ابتدای زندگی تا آخر زندگی درگیر آن است و می‌توان گفت، هیچ‌گاه از آن رها نمی‌شود. صفات پایه این‌گونه هستند. به همین دلیل هیچ‌کسی نمی‌تواند تا از دنیا نرود نمی‌تواند بگوید که من عاقبت به خیر شدم، چون این صفات پایه ممکن است یک جایی انسان را محبوس کند و زمین بزند.

صفت عجله، جزء صفات پایه انسان است و به این دلیل است که انسان تمایل دارد به اینکه خیلی سریع، حُبّ خیر دارد و می‌خواهد سریع به نفع برسد. احساس می‌کند که کوتاه کردن زمان یا مرحله نفع بیشتری دارد. همیشه بین سرعت و عجله یک تضادی دارد، از آن طرف می‌خواهد که به عجله نیفتد، به کندی گرایش پیدا می‌کند. در حالی که سرعت و عجله از نظر ماهیت، اصلاً یکی نیستند. عجله از نوع تمام نکردن مقصد است و با

صبر ارتباط دارد یعنی مثل اینکه شما باید شش سال درس را بخوانید تا مدرک را به شما بدهند. تا سال پنجم هم خواندید و بعد رهاش کردید، آخر آن را نبستید، مثل این فرش هایی که می بافند، انتهای آن را می بندند، به این دلیل که اگر نبندند پاره می شود، این بستن آن را حفظ می کند. شما فکر کنید تا آخر آن را رفته است، ولی آن را نبسته است، به این عجله می گویند. کار را تمام نکرده است. همه را نیم خور کرده است، که الان این، به فرهنگ عمومی تبدیل شده است، یعنی شما الان وقتی به جامعه نگاه می کنید، تقریباً کسی را نمی بینید که کاری را تمام کند و بعد سراغ کار دیگری برود. اگر فردی را این طور ببینید برای شما شگفت انگیز است. مثل اینکه در طبع انسان، با سرشت او مخلوط شده است، این قدر که وفور دارد و به نظر من هیچ چیزی در این زندگی دنیا عقب ران تر از عجله نیست. چون کسی که عجله دارد، عامله ناصبه می شود، یعنی کار را انجام می دهد، به سختی هم می افتد، هزینه هم می دهد و نتیجه هم نمی گیرد. یعنی فردی که دارای عجله است، مرتب ساختار او، ساختار از دست دهنده می شود. خیلی خوب است که ما راجع به عجله بحث کنیم. به نظر من اگر کسی موفق شود که این صفت را در وجود خود ببیند و بتواند آن را تشخیص دهد و بداند که کجاها به او لطمه می زند و جلوی آن را بگیرد، هم آن را ببیند و هم جلوی آن را بگیرد، چون **نَفْسِ اللّوَاْمَةِ** نمی گذارد، **نَفْسِ اللّوَاْمَةِ** خیلی اوقات عجله را با سرعت یکی می گیرد. هم ببیند و هم جلوی آن را بگیرد، زیرا **نَفْسِ اللّوَاْمَةِ** نمی گذارد. **نَفْسِ اللّوَاْمَةِ** بسیاری از اوقات، عجله را با سرعت یکسان می گیرد و وقتی یکسان می گیرد، چون فرد باید سرعت داشته باشد، می گوید: لازم بود که من این مورد را خیلی سریع انجام بدهم. مثلاً دو نفر که می خواهند ازدواج کنند حتماً باید به شناخت کامل برسند و این شناخت کامل ممکن است دو روزه حاصل شود و ممکن است پنج روزه حاصل شود، ممکن است یک ماهه حاصل شود، ممکن است شش ماهه و یا چهار ساله حاصل شود که بستگی به خیلی چیزها دارد. اگر دو روزه حاصل شد، اشکالی ندارد. شناخت کامل عرفی، نه عقلی باید حاصل شود، اگر این شناخت حاصل نشد و ازدواج کنند کسی را جز خودشان نباید ملامت کنند. زیرا وقت داشتند که بشناسند و نشناختند. چون می خواهد خوب بشناسد، زمان را تأخیر می دهد به این خاطر که عجله نکند. در صورتی که هر چه زمان را تأخیر می دهد، بعضی وقت ها امکان شناخت را کمتر می کند. یعنی الزاماً با زمان چیزی شناخته نمی شود. این فرد به جای آنکه سرعت را بالا ببرد تا عجله نکند، تأخیر را بالا می برد تا عجله نکند. اتفاقاً باید سرعت را بالا ببرید تا عجله نکنید. **نَفْسِ اللّوَاْمَةِ** می گوید: عجله نکن، یعنی سرعت نداشته باش تا تأمل کنیم، لحظه ای درنگ! صبر کن، چرا این قدر عجله می کنید. مثلاً قرار است که من این فرد را بشناسم و یک مرحله این است که مشاوره برویم، چه زمانی می خواهید مشاوره بروید؟ زود این کار را انجام دهید، اگر این یکی نمی شود، مشاوره دیگر. سریع انجام دهید. چرا این قدر تأخیر می اندازید؟ بعد می بینید که فرآیند خواستگاری شش ماه طول کشیده است و بعد از آن جواب رد داده اند و این فرد برای خواستگاری بعدی نفسی ندارد، چون نفس او گرفته می شود، خواستگاری آخر می گوید: ما بیچاره شدیم.

همه هم یک طیف هستند، صلوات بفرستید و تمام شود. یعنی انتهای کار عجله می‌کند. ولی آنجا زمان را برمی‌دارد، یعنی صورت مسئله را پاک می‌کند.

**نَفْسِ اللّٰوَمَةِ** بین تأخیر، سرعت و عجله، مفاهیم شبیه به هم درست می‌کند و پاسخ‌هایی که به شما می‌دهد، اشتباه است، در خود انسان است نه از بیرون. درگیری‌هایی است که انسان با خود دارد.

گاهی من با **نَفْسِ اللّٰوَمَةِ** درگیر شدم و خیلی برای من جذاب بود. درگیری خوبی بود. همین‌طور برای من توجیه می‌آورد، با هم کلنجار رفتیم و به یک صلح و صفا رسیدیم.

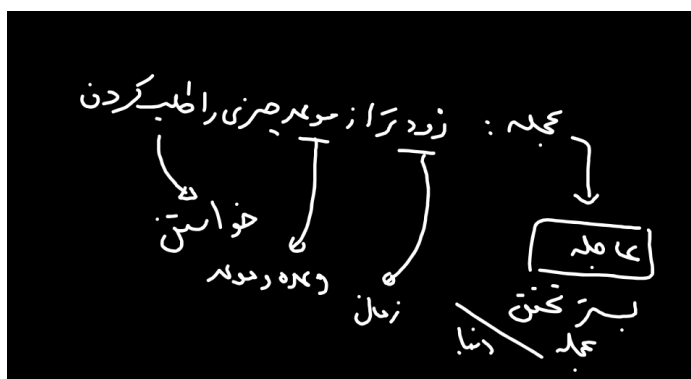
سؤال: اگر کسی موفق شود که این صفت را در خود ببیند و بشناسد و جلوی آن را بگیرد...

پاسخ: این فرد حتماً به فلاح می‌رسد. یعنی جزء صفاتی است که به طور قطع عاقبت به خیری دارد و اگر کسی این مورد را کنترل نکند نمی‌توان به طور قطع گفت که عاقبت به شر دارد زیرا همه ما این را داریم و ان‌شاءالله عاقبت به خیر هستیم.

از دقیقه ۵۰ تا ۶۰

## عَاجِلَةٌ و عَجَلَةٌ کردن

یکی از اتفاقات که در این سوره افتاده است این است که یکی از صفات انسان که مربوط به انسان است، به محیط زندگی و بستر زندگی او نسبت داده شده است. عجله برای انسان است، ولی اسم بستر زندگی را **عَاجِلَةٌ** گذاشتند و اسم آن طرف آخرت است. عجله به معنی زودتر از موعد چیزی را طلب کردن است. در این طلب کردن، یک خواستن دارد و یک وعده و موعد دارد و یک زمان دارد. این سه مؤلفه در آن وجود دارد. وقتی **عَاجِلَةٌ** می‌گویند یعنی جایی که چنین چیزی در آن طبیعی است، طبیعت آن به این است. یعنی هر کسی که طلب می‌شود و هر کسی که آخرت را رها می‌کند، در طبع او این‌طور است که زودتر از موعد می‌خواهد، می‌گویند: غوره نشده، مویز شده است، این عجله است.



عَاجِلَةً محل و بستر تحقق عجله است که دنیا بستر تحقق آن است به همین دلیل پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم می فرماید: حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ<sup>۳</sup>، چرا

این طور است؟ چون بستر تحقق عجله است و عجله در آن تحقق پیدا می کند. با وجود اینکه این موضوع در زندگی انسان و طبع انسان یک امر بسیار نمایان است و کاملاً واضح است، ولی اغلب انسان ها عجله های خود را نمی شناسند. می توان گفت اگر به افراد فرم پرسشنامه بدهیم، نمی دانند عجله های آنها کجا است. باید دید که عجله ها را از کجا می توان شناخت. من چند مصداق می گویم و سعی کنید در این هفته این کار را انجام دهید و بررسی کنید. خوب است که یک گروه پیش قدم شوند و ببینند که می توانند از عهده خود برآیند یا خیر. اگر کسی این بحث را خوب گوش کند، احتمالاً روی خیلی از موارد درونی که مدت ها از عهده آن برنیامده است، می تواند یعنی از آن مواردی است که سریع الاجابه است.

۱. عجله یا عَاجِلَةً در کجا دیده می شود؟ در مواقعی که انسان در معرض قضاوت دیگران است. زمانی که شما در معرض قضاوت دیگران هستید معمولاً عجله و عَاجِلَةً فعال می شود. این به این معنا نیست که کاری کنید که بقیه سر شما کلاه بگذارند، خیر. این به این معنا است که برای اینکه شما در مورد کسی نظر بدهید احتیاج به تحقیق دارید و تا زمانی که آن تحقیق تمام نشود، نمی توانید نظر دهید، یعنی تا پیش از موعد تحقیقات خود، در مورد کسی قضاوت خود را ارائه ندهید. صبر کنید مراحل کار تکمیل و تقویت شود و بعد نظر دهید.

مثال خواستگاری را می زنم زیرا این بحث فعلاً کم حاشیه ترین بحث است. می خواهیم دختر و پسر به کسی بدهیم، شما می گوئید: مهلتی می خواهم که تحقیق کنم و بعد جواب شما را می دهم. اینکه شما به قضاوت کلی در مورد کسی برسید، زمانی می خواهد، اطلاعاتی می خواهد، بنابراین یکی از جاهایی که عجله کار می کند، محل قضاوت است و قضاوت هم فقط این نیست که بخواهند در مورد کسی تحقیق کنند. قضاوت این است که من به خانه رفتم و اشکالی در خانه دیدم و بلافاصله قبل از اینکه از خانم و بچه ها بپرسم که چه اتفاقی افتاده است؟ خودم رأی را صادر کردم و حکم هم دادم. مثلاً جایی اشکالی پیش آمده است، باید بپرسم چه شده است؟ چرا شده است؟ چه زمانی این اتفاق افتاده است؟ چه کسی مقصر بوده است؟ و در انتها، نیم ساعت یا یک ساعت بعد به یک قضاوت برسم. قضاوت فقط در مورد یک فرد نیست. گاهی شما می خواهید در مورد رفتاری، برخورد و واکنش نشان دهید، باید قضاوت داشته باشید که کار درست یا غلطی بوده است. بنابراین همان زمان نباید واکنش سریع نشان دهید. بنابراین واکنش های سریع که فرد کاری کرده است و شما نرسیدید که ابتدا و انتهای آن چه بوده است و دلیل آن چه بوده است. آقایان ممکن است روی بعضی چیزها حساس باشند. به خصوص در این دوره زمانه ممکن است روی خرج کردن خانم ها حساس باشند. بعد شما می بینید که همه حساب بانکی شما را خانم خالی کرده است، عجله نکنید، آرامش داشته باشید، ممکن است اتفاقی افتاده باشد، شما باید کامل بفهمید چه

<sup>۳</sup> ارشاد القلوب، جلد ۱، صفحه ۲۱

شده است و ممکن است بگویید: من نمی‌خواهم بگویم ایشان کار درست یا غلط کرده است، من در فکر این هستم که کارت من خالی شده است. باید شما به گوشه‌ای بروید و کمی فکر کنید و بعد بیایید و حرف بزنید. مشکلی نیست، قضاوت نکنید. خیلی زمان‌ها این قضاوت‌ها منجر می‌شود که دل‌ها کدر شود. اغلب زن و شوهرها یک کدورت‌هایی به این شکل دارند که فرد زودتر از موعد رفتار او را قضاوت کرده است. دنیا است و همین‌طور است که یک حرف از دهان کسی بیرون می‌رود. از این موارد زیاد داریم و در فیلم‌ها هم دیده‌ایم که یک حرف از دهان کسی بیرون می‌آید و فکر می‌کنند که این فرد با فلان فرد رابطه دارد. این مورد خیلی موضوع مهمی است. بنابراین یکی از محل‌هایی که این عجله کار می‌کند، قضاوت در مورد رفتارهای دیگران است و یا قضاوت در مورد دیگران است.

۲. در مورد خود انسان و کارهایی که می‌کند است. یعنی در مورد اهداف و مقاصد زندگی است. خیلی از اوقات مقاصد ما مشخص نیست، ولی به هر حال یک مقصد چینی می‌کنیم. عجله به این خاطر است که ما اصلاً مقصدی نداریم که بخواهیم ببینیم که به آن رسیدیم یا نرسیدیم سال‌ها به انتفاء موضوع است. یعنی در طبع آن عجله وجود دارد. اگر کسی در زندگی مقصد مشخصی نداشته باشد، در عجله است، در خود **عَاجِلَةٌ** هست. مثلاً شما می‌خواهید صد و بیست سال عمر داشته باشید و در این عمر خود چه کاره باشید؟ چه اتفاقی برای شما بیفتد؟ یک چشم انداز داریم که آن چشم انداز می‌تواند این باشد که مثلاً ان‌شاءالله من بانو امین بشوم. خیلی خوب است، بانو امین را می‌شناسید؟ بله، ایشان عالم مجتهد بودند.

### از دقیقه ۶۰ تا ۷۰

آدم وقتی می‌خواهد عالم مجتهد بشود چه کار می‌کند؟ خیاطی می‌کند یا آشپزی؟ درس می‌خواند. خیاطی و آشپزی نمی‌کند. کسی که می‌خواهد بانو امین شود درس می‌خواند. ممکن است شما بخواهید رجعی خیاط شوید. مشخص کنید می‌خواهید چه بشوید. بانو امین یک مسیری داشته است. ممکن است شما مقصدتان را اشتباه رفته باشید، شما نباید بانو امین بشوید. آن یک بحث دیگر است. این بحث خیلی مهم است شما می‌خواهید چه بشوید؟ اغلب افراد نمی‌دانند می‌خواهند چه بشوند! بعضی می‌گویند: ما دوست داریم شهید شویم، مقاصد مبهم. شهید شدن سبک زندگی است، مقصد نیست. می‌خواهیم چه کاره بشویم؟ اینها را نمی‌دانیم. در مقاصد و اهداف خود گیر هستیم. کسی که در مقاصد و اهداف خود مشکل داشته باشد، محکوم به عجله است. اصلاً راه فراری از عجله ندارد. چون آخرتی ندارد. انتهایی ندارد. جایی نمی‌خواهد برسد. در طبع خودش نپخته است. مثل اینکه کسی در دنیایی خام و نپخته باشد و او را خام بخواهند آن طرف ببرند. اسم این را آدم پخته نمی‌گویند. به پخته‌های امروزی می‌گویند نخه. ولی الزاماً نخه‌ها پخته نیستند. هر چند بعضی اوقات پخته‌ها هم نخه نیستند. هیچ ربطی بین این دو نیست. انسان باید مقصد داشته باشد. باید

کاملاً به مقاصدش برسد. مثلاً بگوید: من می‌خواهم فلان شغل را داشته باشم، برای اینکه خدمت کنم. بعد فلان شغل را بگیرد و خدمت کند. دقیقاً بداند که می‌خواهد معلم شود و فلان کار را انجام بدهد. شما می‌خواهید معلم بشوید؟ بله. چه معلمی می‌خواهید بشوید؟ معلمی با این خصوصیات. معلم با این خصوصیات چقدر طول می‌کشد پخته شود؟ بیست سال، سی سال، پنجاه سال. اگر بگویید معلم همین طوری، زود به آن می‌رسید. ولی اگر بگویید که معلم در تراز فلان، بیست سال، سی سال زمان می‌برد. یک معلم که شصت سال سن دارد، در پنجاه سالگی به این حرفه رسیده است. یکی می‌گوید: من می‌خواهم آقای بهجت بشوم. آقای بهجت در پنجاه سالگی به این مقامات رسیده است. همان موقع که نمی‌رسند، یک مسیری دارد. مسیر آن این است که نمازهایش را به وقت خوانده است، به نماز احترام گذاشته است. در حوزه درس خوان بوده است. پای درس اساتید خوب رفته است. پس من نمی‌توانم آقای بهجت بشوم، چون حوزه نمی‌توانم بروم.

هر کس باید خودش بشود، لازم نیست کس دیگری بشود. ممکن است شما بگویید: در تقوا مثل آقای بهجت. در زهد مثل فلانی. مثال می‌زنیم که در ذهن بیاید. مقاصد باید دقیق معلوم باشد. مقصد آن است که راه منتهی به آن مقصد کاملاً تعریف شده است. اگر چیزی قابل تعیین راه نباشد، اسمش مقصد نیست. اسمش آرزو است. هیچ اشکالی ندارد آدم آرزوهای خوبی داشته باشد، ولی اسم آن مقصد نیست. تا انسان مقصد نداشته باشد، یعنی راه نداشته باشد که طی کند، در عجله است، در ذات عجله است. او را نپخته برمی‌دارند و می‌برند. پس شما باید مقصد داشته باشید. هر کس هم مقاصدش متناسب با خودش است. لزومی ندارد کسی تقلید کند. زندگی شما این طرف است، می‌گویید: من می‌خواهم مثل آقای بهجت بشوم. پنج بچه دارید، کار هم باید بکنید. شما بروید کار کنید، نمی‌توانید مثل او بشوید. می‌گویید: من می‌خواهم تقوایم مثل او بشود. باید ببینید آقای بهجت برای اینکه تقوا پیدا کند چه کرده است. همان کارها را انجام دهید. باید مسیر داشته باشیم. چون زودتر به موعده و مقصد رسیدن را عجله می‌گویند. من باید موعده را معلوم کنم بعد بگویم زودتر یا دیرتر دارد. اغلب در این بخش گرفتار هستند و بعضی وقت‌ها مقاصد جمعی است.

در دعای غیبت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف در روز جمعه بخوانید، عین همین مطالب هست.

شما از خدا می‌خواهید که؛ خدایا طوری نباشد که من از خدا بخواهم ایشان زودتر از موعد تشریف بیاورند. با اینکه دوست داری امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف بیایند، ولی زمانی دارد. جوامع باید به یک بلوغی برسند. ما باید به یک بلوغی برسیم. در جمع‌ها باید مقاصد جمعی تعریف کنیم. اگر مقاصد جمعی تعریف نکنیم، جامعه شکوفا نمی‌شود.

۳. پس سومین مورد، مقاصد و اهداف جمعی است. خیلی ما گرفتار این موضوع هستیم. بالاخص کسانی که در نظامات اجتماعی زندگی می‌کنند.



مثلاً مانند ما جمع دارند. شما به چه دلیل کاری را گرفته‌اید که در شأن و جایگاه و قدرت و تمکن شما نیست؟ به این می‌گویند: عجله. اینکه شما بتوانید برای یک جمع مقصد تعیین کنید، این خیلی مهم است.

مثلاً من می‌خواهم یک بنیاد ازدواج درست کنم. این بنیاد ازدواج باید متخصص روانشناس داشته باشد، متخصص قرآنی داشته باشد، واسطه داشته باشد. باید محقق داشته باشد. در زمینه این کار شش ماه یا یک سال تحقیق کنم، ببینم، بعد وارد شوم. از همان اول که نمی‌توانم بنیاد را علم کنم و بگویم. مردم بیایید ما شما را با هم وصلت بدهیم. این طور که نمی‌شود. همه چیز به هم می‌خورد. و بعد از مدتی باید آن جمع را به هم بزنیم. دوباره از نو بسازیم. بهتر است از اول یک کار درست انجام بشود.

شما می‌خواهید یک روستا را آباد کنید. چقدر طرح‌های نیمه کاره در این روستاها وجود دارد. به روستاها بروید و ببینید چه خبر است. اول تحقیق نکرده است، گروه پژوهشی خودش را نفرستاده است، کلی هزینه آنجا برده است. بعد خشکسالی می‌شود. می‌گوید: تقصیر ما نیست. خشکسالی است. با خدا که نمی‌شود جنگید. این را ما در حالتی گذاشته بودیم که خشکسالی نبود. الان خشکسالی شده است. شما باید پیش‌بینی می‌کردید. با یک مطالعه مختصر باید متوجه می‌شدید که اینجا این هزینه نباید صرف می‌شد. آدم‌های خوب و مؤمن این کار را می‌کنند. آدم‌های غیر مؤمن که کاری به مردم ندارند.

#### از دقیقه ۷۰ تا ۸۰

یعنی حتی شما در مقاصد جمعی پول بیت‌المال دست شما است، نمی‌توانید هر کاری بکنید. وای که چقدر پول خرج می‌شود، ولی ثمر ندارد. کاری که با عجله است ثمر ندارد. وزر و وبال دارد، ثمر چیست؟ وزر و وبالش گرفتارتان می‌شود. بعضی وقت‌ها می‌گویم که ای کاش آدم‌ها پول نداشتند. ای کاش اینها نبود. در عوض عقل بود. مثل اینکه این دو ضد هم هستند. هر جا پول هست، عقل نیست. اینکه درست نیست.

درست است قرآن جمع‌های تخصصی دارد، من به بقیه کار ندارم، شما باید سریعاً با سرعت، نه با تأخیر یک تحقیق کنید. اینها مشمول عجله است. شکل آن تأخیر است. شما باید سریعاً کاری کنید که در میدان بیفتید. می‌گویید: من هنوز پخته نشده‌ام. اسم این عجله است. عجله دو روی سکه دارد، یک تأخیر دارد و یک شتاب ناهمگون. می‌گوییم این دو کتاب را بخوانید و بیابید وسط میدان. رفت که بخواند، دو سال بعد می‌آید، می‌گوید: من این دو کتاب را خواندم. این دو کتاب را باید در یک ماه می‌خواندید. اگر می‌دانستم الان می‌آید می‌گفتم که صد کتاب بخوانید. دو کتاب را برای یک ماه گفتم.

عجله مجموعه‌ی ما از نوع تأخیر است. شخص تا می‌خواهد کاری انجام دهد، آهسته. شما می‌گویید: این تأخیر است، عجله نیست. شما مقصد گذاشتید یا نگذاشتید؟ گذاشتم. مقصد شما چیست؟ می‌خواهم به اینجا برسم. چه وقت می‌خواهید برسید؟ دو سال دیگر. با این حالتی که شما دارید می‌روید، صد سال دیگر هم نمی‌رسید. چه کار کنم؟ شما مقصد را گذاشتید، راه هم تعیین کردید، ولی رها کردید و دارید کار دیگری انجام می‌دهید.

سؤال: نامفهوم

پاسخ: هر کاری که از اول سرکارگر مهندس‌ها را که نمی‌خواهد. با کارگر ساده هم می‌شود شروع کرد. خیلی وقت‌ها لازم نیست ما در مقام متخصص کاری را انجام بدهیم. هر کس هم پرسد، می‌گوییم: بلد نیستیم.

الان هر کس با یک کلاس مقدمات تدبیر که گذرانده باشد می‌تواند در مدرسه یک کلاس مقدمات تدبیر بگذارد. می‌تواند یا نمی‌تواند؟ ولی اگر بگوید که من معلم قرآن هستم، اشتباه می‌کند. می‌گوید: من این کتاب را یاد گرفته‌ام، همان قدر که یاد گرفته‌ام به شما یاد می‌دهم. ولی متخصص قرآن نیستم. اگر بخواهد متخصص قرآن بشود، ده هزار ساعت زمان می‌برد. بعضی وقت‌ها آدم می‌بیند، فرد ترم پنج یا شش است. احساس مریبگری دارد؛ اشتباه است.

سؤال: نامفهوم

پاسخ: شما به مقصدی که دارید می‌روید، زودتر از موعد برسید.

باید مقاصد را پله پله بگذارید.

اول می‌گویید: من می‌خواهم متخصص بشوم. اگر می‌خواهید در یک حرفه متخصص بشوید، باید اول به شکل سرباز، یا کارگر کار کنید. بگویید: من کارگر این کار هستم. بعد کم کم بالا می‌روم.

اگر کسی بدون کارگری بخواهد مهندس بشود. اگر کسی بخواهد بدون معلمی به معلم‌ها درس بدهد. این یک مسیری دارد. شما باید یک مسیری را بروید تا بتوانید به یک جایی برسید. نه من فقط در این رشته کار می‌کنم. دارم یک علمی می‌خوانم که می‌خواهم به یک سری آدم‌های ...، مسیر دارد.

من یک زمانی یک داروخانه کار می‌کردم. با خودم گفتم الان می‌روم و یکی یکی داروها را به ما یاد می‌دهد و ما هم ظرف شش ماه نسخه پیچی را یاد می‌گیرم. اما همان اول که رفتم گفتم که دستمال را بردارید اینجا را تمیز کنید. پاک بود هیچ گرد و خاکی هم نداشت. گفتم: من آمدم

دستمال بکشم؟ آدمم یاد بگیرم. دیگر نرفتم، شغلم را عوض کردم. این عجله است. باید اول می‌رفتم و تمیز می‌کردم، بعد چشمم به این داروها می‌خورد. بعد جای اینها را هم یاد می‌گرفتم.

این درست نیست که بگوییم: نه من از اول از رهبری شروع کنم. اینکه نمی‌شود. باید از کارگری شروع کرد. مراحل آن را طی کرد. مقاصد ما پلکانی نیست. فرد هنوز یک مدرسه نچرخانده است می‌خواهد کل دنیا را اصلاح کند. نمی‌شود یک مدرسه را اصلاح کرد.

یک بخشی از اینها را من دارم به خودم می‌گویم. اینها را مثال می‌زنم. اینها در زندگی‌های همه ما هست. در مقاصد و اهداف، در مقاصد فردی و جمعی محل بروز عجله است. دیگر کجا؟

۴. چهار، کلاً در واکنش‌های ما نسبت به حوادث یک مقدار با این قضاوت فرق می‌کند. الان جمعه انتخابات است. چقدر حرف می‌زنند. چه خبر است. می‌گوید: نمی‌دانید اگر فلان طور بشود چطور می‌شود. ما به اندازه ریش‌های سفیدمان حادثه دیدیم. یکی سخت‌تر از دیگری. دعا کنید صدقه بدهید. این قدر بزرگ نکنید. در این صورت شتاب زده عمل می‌کنید. ذهنی که آرام نباشد...

#### از دقیقه ۸۰ تا ۹۰

بعد شما شروع می‌کنید به حرف زدن برای متهم کردن اطرافیان خود. بعد ناخودآگاه می‌بینید تبدیل شدید به یک انسان بداخلاق و پرتوقع. واکنش نسبت به حوادث. این خیلی زیاد است.

مثلاً یک نفر مستأجر است، مالک خانه گفته است که بلند شود. پول هم ندارد. بیست روز هم بیشتر وقت ندارد. می‌گوییم: خدا می‌دهد. می‌گوید: خدا می‌دهد؟ مدام می‌گویید که خدا می‌دهد. این طوری بگویید که خدا می‌دهد بهتر است یا همین طوری مثل سیر و سر که بجوشید؟ وقتی می‌گویید که خدا می‌دهد احتمال اینکه خدا بدهد هست. ضمن اینکه آرامش شما هم برقرار می‌شود. مضافاً به اینکه بیمارستان هم نمی‌روید. هزینه بیمارستان را هم نمی‌دهید.

خیلی وقت‌ها اصلاً خود آدم خودش را به دردمر می‌اندازد. این خیلی مسئله است. این را شما در زندگی‌های خانوادگی، اختلافاتی که بین خانواده‌ها وجود دارد، واکنش نسبت به حوادث، مثلاً خانواده من یا خانواده همسرم یک کاری انجام دادند. من سریع یک واکنشی نشان می‌دهم. این خیلی خطرناک است. این خویشتن‌داری نداشتن، این به هم ریختن، این اضطراب داشتن...، پس در این لایه این عجله تبدیل به اضطراب می‌شود.

چه اتفاقی می‌افتد؟ شما روانشناس‌ها خیلی خوب می‌دانید. اضطراب آن فراگیر می‌شود. یعنی این حادثه‌ها پشت سر هم که می‌آید مثل زلزله می‌شود. زلزله می‌شود. بعد این حالت فرد که در آن اضطراب است می‌ماند. این به طور طبیعی وقتی آن حادثه هم نیست این اضطراب هست. جالب است.

حادثه هم نیست اضطراب هست. ما روی اضطراب یک کار وسیع انجام دادیم. نه مدل اضطراب از قرآن به دست آوردیم. هشت مدل آن را کار کردیم. یک مدل آن خیلی سخت بود کار نکردیم. بحث این عجله و تبدیل آن به اضطراب خیلی مهم است. هر کس دچار اضطراب است ساختار عجله دارد. اگر کاشف به عمل آمد که وسواس هم نوعی اضطراب است. معلوم می شود ریشه وسواس هم عجله است. چه کار کنیم؟ نسبت به واکنش های خیلی سنگین که در دعا به آن داعیه می گویند. نماز بخوانید، صدقه بدهید، خودتان را کنترل کنید. همان موقع هایی که خیلی این حوادث هست، هدیه زیاد بدهید. کارهایی بکنید که آن را بپوشاند. مثل همین کاری که الان کردند، انگار هیچ انتخاباتی در کار نیست دارند می خوانند و می خوردند. کلی مردم گرفتار هستند اینها دارند شیرینی پخش می کنند. باید احساس کنیم که هیچ خبری نشده است. هیچ اتفاقی نیفتاده است. البته به دیگران احترام بگذارید. اگر کسی مضطرب بود به او خورده نگیرید. خودتان را آرام نشان ندهید. متوجه هستید؟ مضطرب است، دارد مثل سیر و سر که می جوشد. بعد شما می گویند: همه چیز خوب است. همراهی کنید. درست است که شما آرامش دارید، ولی نباید اعصاب مردم را خراب کنید. بگویید: بله، من هم دعا می کنم، خیلی اوضاع سختی هست.

بعضی ها به من پیام می دهند منتظر هستند که من بگویم که شما بی خود مضطرب هستید. اصلاً اضطراب از عجله است. شما بروید سیستم خود را درست کنید. در حالی که اینجا محل این حرف ها نیست. اینها برای خود شما هست. برای دیگران باید با آنها همراهی کنید. چون اصلاً نمی دانید چرا این به وجود آمده است. شاید مصلحت او بوده است. شاید این اضطراب حیات او باشد. متوجه هستید؟ او در یک شرایطی است که اگر آن اضطراب را نداشته باشد زنده نیست. بعضی از این روانشناس ها از حرف هایی که من می گویم تعجب می کنند. مثلاً من می گویم اضطراب برای بعضی ها حیات است. چون منجر به حرکت آنها می شود. اگر آن را از آنها بگیرید کلاً نابود می شوند. شما باید ببینید این جای چه چیزی آمده است. شما نمی توانید بقیه را قضاوت کنید.

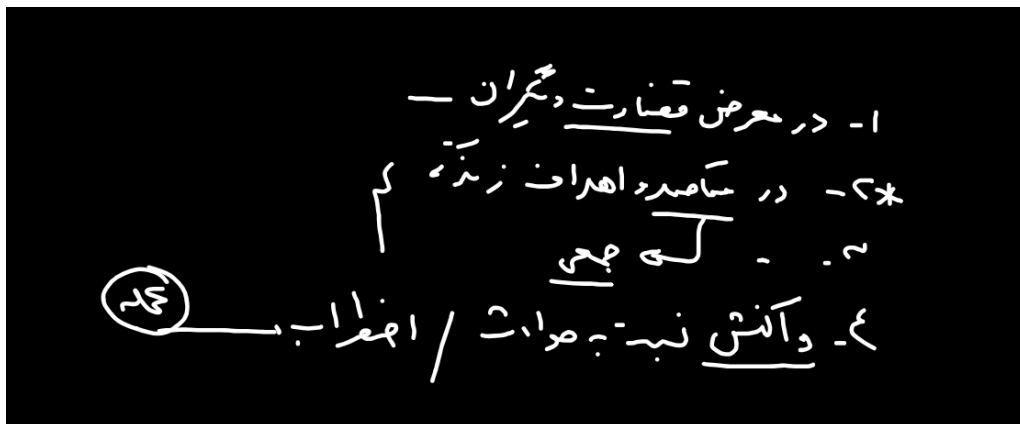
من اولی را این نوشتم. چون اولی گرفتار...، شما می خواهید مشاور شوید، شما می خواهید روانشناس شوید، قضاوت نکنید. در مورد اضطراب های دیگران فقط متخصص می تواند نظر بدهد، آن هم بعد از تحقیق. ممکن است برای کشف یک اضطراب صد ساعت زمان لازم داشته باشد. کتاب اضطراب را بخوانید، ببینید چقدر مطالب ظریفی دارد. چطوری می توانید راجع به اضطراب این قدر سریع نظر بدهید. این اتفاق هایی که من می گویم ان شاء الله رقم بخورد ما بتوانیم عجله خود را کنترل کنیم، مسیر ما خیلی هموار می شود.

این هفته عجله های خودتان را پیدا کنید. شما باید از **عاجله** بیرون کشیده شوید. ما فکر می کنیم حبّ یک دل بستگی است؛ حبّ دل بستگی نیست. فکر می کنیم حبّ یک عشق است؛ حبّ عشق نیست. حبّ یعنی آن قدر محو یک چیزی شده است که اصلاً امکان اینکه از آن خارج

شود نیست. اصلاً ممکن است که نداند که این تعلق دارد یا تعلق ندارد. حالش این طور است. یعنی هم محور شدن و هم جهت شدن با چیزی است به نحوی که گویی با آن یکی شده است؛ مثل آب و ظرف. شما الان آب را از ظرف بیرون بیاورید آب شکل ظرف گرفته است. بعد این آب را می‌ریزید در ظرف دیگر شکل دیگر می‌گیرد. محبوب این آب است. یعنی هم شکل می‌کند. یک پارچه می‌کند. ما فکر می‌کنیم بعضی‌ها دنیا را دوست دارند. خیر؛ بعد هم دنیا را نفرین می‌کنند. می‌شود کسی دنیا داشته باشد دنیا را نفرین کند. شما اگر حبّ را آن طور معنی کنید کسانی که به دنیا بد و بیراه می‌گویند را اسم آن را نباید حبّ بگذارید. اینها مصادیق حبّ شد. انسان باید خودش را از این یک پارچه بودن از این عالم بیرون بکشد، ساز مخالف بزند. همین که شما ساز مخالف زدید دیگر **تُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ** نیستید.

### از دقیقه ۹۰ تا آخر

ساز مخالف با که؟ با خدا نه، با دنیا. هر چه دنیا شما را به مقصد نداشتن دعوت می‌کند، می‌گویید: نه من مقصد دارم. هر چه قدر دنیا شما را دعوت می‌کند به قضاوت کردن، شما قضاوت نمی‌کنید. واکنش سریع نسبت به حوادث نشان نمی‌دهم، برای هر حادثه‌ای می‌روم می‌خوابم، من وقتی دنیا به من فشار می‌آورد، خواب‌های خوبی می‌روم. عاشق خواب‌هایی هستم که بعضی مشکلات برای من پیش می‌آورد.



سؤال: کندی انسان به چه چیزی برمی‌گردد.

پاسخ: کندی و عجله دو روی یک سکه هستند، دو تا نیستند.

سؤال: نامفهوم

پاسخ: حتماً دارد.

سؤال: نامفهوم

پاسخ: خیر، در یک ساختار کندی ظهور پیدا می کند، به آن تأخیر می گوئیم. در سوره عادیات می گوید: **وَالْعَادِيَاتِ ضَبْحًا ﴿١﴾** که **کُنُود** به معنی لخت است که **لِحَبِّ الْخَيْرِ لَشَدِيدٌ ﴿٨﴾** است، **لِحَبِّ الْخَيْرِ لَشَدِيدٌ** مثل **يُجِبُونَ الْعَاجِلَةَ** است. بعد آنجا **کُنُود**، **تَطْنُون** ... می گوید: **إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ ﴿٦﴾**، **کُنُود** را می آورد.

عجله را که دیدید کندی را هم می بینید. اگر کسی عجله دید و تأخیر ندید یعنی عجله ندیده است. یعنی چه شما راجع به عجله صحبت می کنید، کندی کجا است؟ چون اینها دو روی یک سکه هستند، نشانه عجله کندی است، بروز عجله کندی است و به شدت انسان را کند می کند. این کندی اول در کار است بعد در تحلیل می آید. حتی دو تا چهار تا را هم نمی تواند سریع تحلیل کند. یعنی اینکه می گوئیم آدم خنگ می شود در اثر همین عجله است. من همه چیز را به همه چیز ربط نمی دهم، کندی را با عجله ربط می دهم. می گویم که بعضی وقتها کندی در رفتار است، بعضی وقتها در ذهن است یعنی تا بتواند این را پردازش کند زمان می برد.

سؤال: نامفهوم

پاسخ: بله خیلی خوب است که راجع به این موضوع کار کند.

ای کاش در همین جلسات هسته روی عجله کار می کردید، خیلی بحث جالبی است. دعا کنیم که خداوند ظهور حضرت حجت عجل الله تعالی فرجه الشریف را تعجیل کند. چرا می گوئیم عجله، روی آن فکر کنید، من اول فکر کردم در روایات نیست، بعد دیدم هست بعد مجبور شدم یک جوروی آن را توجیه کنم، شما یک کاری کنید، توجیه کنید، عجله نکنید برای اینکه توجیه کنید.

سؤال: نامفهوم

پاسخ: بله، آن هم داستانی است ولی این با آن فرق می کند، یک مقداری زاویه دارد.

برای اینکه امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف سر موقع خود بیایند، نه دیر بیایند، نه زود بیایند صلوات بفرستید. آن زمانی که امام زمان می آید یک زمان مشخصی است، ولی فراهم کردن آن زمان به دست مؤمنان است.

تقریباً چشمان منظر

در استفاده از متن جلسات لطفاً به موارد زیر توجه شود :

- فایل پیاده جلسات صرفاً جهت مطالعه و مرور مطالب بیان شده در جلسات می باشد و نمی تواند به عنوان "منبع علمی" مورد استناد قرار گیرد. (احتمال تغییر محدود مطالب بیان شده در جلسات وجود دارد).
- لطفاً از هرگونه "تقطیع" متن جلسات جهت تهیه متن نوشته و ... به دلیل نارسایی در انتقال درست مضامین، خودداری شود.
- فایل متن جلسات "صرفاً" برای اعضای کانال می باشد و امکان نشر آن در سایر بسترها نیست.
- پیشنهاد میشود در مواردی که متن جلسه گویا نیست با توجه به زمان درج شده به صوت جلسه رجوع شود.
- شیوه پیاده سازی جلسات انطباق کامل متن با صوت می باشد. لذا در صورت مشاهده هرگونه مغایرت، لطفاً به شناسه @sm\_nouri اطلاع فرمایید.

جهت تداوم نشر عمومی متن جلسات و بهره مندی از منافع آن، تعهد جمعی به موارد فوق را خواستاریم.

سپاس از همراهی تان